

# تأملاتی نظری و تاریخی در علل و انگیزه های پیدایش جریان آقای منتظری (۱)

حجت الاسلام والمسلمین  
 دکتر سید حمید روحانی

می گویند از مشکلات بزرگ انسان‌ها و جوامعی که دچار دگرگونی و انقلاب شده‌اند این است که پیوسته در معرض بازگشت به دوره‌ی پیش از انقلاب قرار دارند. در تاریخ مذاهب نیز خوانده‌ایم، جوامعی که تحت تأثیر آموزه‌های پیامبرانه قرار گرفته و به سوی حق هدایت شده‌اند، پیوسته در معرض بازگشت به باطل و دوره‌ی جاهلیت قرار دارند.

قرآن کریم در آیه‌ی ۷ سوره آل عمران ناتوانی در فهم متشابهات را یکی از دلایل اصلی بازگشت به دوره‌ی جاهلیت، برای کسانی می‌داند که دلشان میل به باطل دارد و هنوز از علم و ایمانی راسخ برخوردار نیستند. چنین انسانهایی در تاویل حقایق و فهم واقعیت، مشکلات جدی دارند. اگر چه می‌پندارند هر آنچه می‌گویند حقیقت است و حقیقت جز گفته، اعتقادات، باورها و پندارهای آنها نیست؛ اما از آنجائیکه از راسخ در علم و خردمند واقعی نیستند، پندارهای آنها ثمره‌ای جز ایجاد شبهه، فتنه‌گری و فراهم آوردن زمینه برای بازگشت جامعه به دوره‌ی جهل و جاهلیت ندارد. چون چنین وسوسه‌هایی همیشه در انسانها و جوامع در حال دگرگونی وجود دارد لذا در آموزه‌های قرآنی خداوند پیوسته ما را دعوت می‌کند به اینکه از او بخواهیم میل به باطل و وسوسه‌های نفسانی را پس از هدایت، از دل

ما دور کند و نیندازیم که چون در معرض دگرگونی های حق مدارانه قرار گرفته ایم ، راه بازگشت به دورهٔ جهل برای همیشه به روی ما بسته است .

وقتی در ایران پدیده عظیم انقلاب اسلامی منجر به تأسیس نظام جمهوری اسلامی شد به اقتضای شأن نزول هر انقلابی ، همان وسوسه های بازگشت به دوره‌ی پیش از انقلاب نیز از آفات بزرگی بوده که "جامعه انقلابی" و "نیروهای انقلابی" در معرض آن قرار گرفتند . علل اصلی ابتلاء به این آفتها نیز به فهم نیروهای انقلابی و تأویل متشابهات مربوط به نظریه های انقلابی برمی گردد .

انقلاب ها دو مرحله دارند :

۱- مرحله‌ی نفی رژیم کهنه و پوسیده ۲- مرحله تأسیس نظام مطلوب

اگر مفهوم انقلاب را به اشتباه بسیاری از تحلیل گران ، فقط در مرحله‌ی نفی نظام کهنه و پوسیده ندانیم و باور کنیم که شأن حقیقی انقلاب (به معنای دگرگونی بنیادی) ، عموماً در مرحلهٔ تأسیس نظام مطلوب بروز می کند ، آنگاه به راحتی اسیر متشابهات و تحلیل‌های سطحی در فهم پدیده‌ی انقلاب نخواهیم شد .

در مرحلهٔ تأسیس نظام مطلوب بروز می کند ، آنگاه به راحتی اسیر متشابهات و تحلیل‌های سطحی در فهم پدیده‌ی انقلاب نخواهیم شد .

بدیهی است که در مرحله‌ی نفی رژیم پیشین یا نظام کهنه و پوسیده، اختلاف و تشتت ، پراکندگی و تفرقه ، بندرت توانایی ایجاد رخنه در حرکت‌های انقلابی دارند . زیرا ، شأنی برای اختلاف در این مرحله وجود ندارد . در مرحله‌ی نفی رژیم کهنه و پوسیده ممکن است همه‌ی جریانها ، گروه ها ، احزاب ، افکار، اندیشه ، بینشها و گرایشها (به هر دلیلی که مخالف نظم کهنه شده اند) تمایلی به بقای آن رژیم نداشته باشند . بنابراین در ساقط کردن آن رژیم ممکن است کم و بیش ، همپای دیگر جریانات مردمی به صحنه بیایند و خواستار دگرگونی وضع موجود باشند .

اما، انقلاب به مفهوم دگرگونی بنیادی بوده و دگرگونی بنیادی صرفاً با از هم پاشی نظم پوسیده و کهنه محقق نمی شود . دگرگونی بنیادی در حقیقت در تأسیس نظم جدید ، مهندسی اجتماعی و فکری این نظم ، آرمانها ، اهداف و سازمانها و نهادهایی که باید این آرمانها و اهداف را عینیت بخشند و در نهایت روشهای رسیدن به این آرمانها متجلی است . اگر اختلافی در یک جامعه انقلابی بروز می کند عموماً به همین مرحله تأسیس نظم جدید ،

اشکال ، گرایشها و پایه های بنیادین آن و حتی ممکن است در شیوه های پیاده کردن چنین نظامی برگردد .

با این تفاسیل ، نه می توان ادعا کرد که هر جریان یا گروه یا شخصیتی ( که در مرحله ی فروپاشی رژیم کهنه ) در صحنه مبارزات بوده است به اعتبار اینکه نظم جدید مبتنی بر باورهای آنها شکل نگرفته ، از صحنه انقلاب کنار نهاده شدند و نه کسانی که در مرحله ی فروپاشی نظم کهنه به مبارزه پرداخته اند می توانند ادعا کنند که در مرحله تأسیس نظام جدید انحصاراً باید به نظریات آنها توجه شود . این مرحله کمینگاه ظهور اختلافات است و عامل تعیین کننده نیز آرمانها ، انگیزه ها ، باورها و اعتقادات مردم می باشد . نظام جدید وقتی می تواند متحقق شود که مبتنی بر این آرمانها و انگیزه ها باشد .

بنابراین ، انقلابها را نمی توان بر اساس حجم نیروهای مؤثر در مرحله فروپاشی نظم کهنه و پوسیده و شعارها و اهداف آنها شناخت . بلکه ، انقلابها را باید براساس آرمانها و انگیزه هایی که بر اساس آن نظم جدید پایه ریزی می شود ، تحلیل کرد . در یک جامعه انقلابی از جنبه ی عقلی و تاریخی ، مردم در تأسیس نظم جدید تمایل به بینش و گرایش خاصی دارند . این بینشها و گرایشها و رهبران آنها به هر دلیلی می توانند محل رجوع و اقبال مردم قرار گیرند . به صرف چنین تمایلی نمی توان ادعا کرد که انقلاب به انحصار گروه و جریان خاصی در آمده است . زیرا این حق طبیعی رهبران هر جریان و مشربی است که برنامه ها ، اهداف و انگیزه های خود را در تأسیس یک نظم مطلوب برای مردم بیان کنند و این حق طبیعی و اجتماعی مردم است که از میان برنامه های مطرح شده به بعضی از آنها تمایل نشان دهند . این تمایل بی تردید منشاء تأسیس نظم جدیدی خواهد بود که در جامعه شناسی سیاسی از آن تحت عنوان نظم انقلابی یاد می کنند . با پذیرش مردم و تأسیس چنین نظامی ، هیچ جریانی عقلاً نمی تواند مدعی باشد که انقلاب به انحصار گرایش خاصی در آمده است . همه آن جریانها در شرایط انقلابی امکانات و فرصتهای کافی برای اعلام برنامه های خود و جذب تمایل مردم را داشتند . لیکن اگر از ناحیه ی مردم اقبالی به آنها نشان داده نشد تاوان این ناتوانی را نباید از نظم مردمی و انقلابی و رهبران و پیروان آن و مردمی که بدان تمایل نشان داده اند ، گرفت . از نظر علمی ، انقلاب اسلامی ایران و نظام جمهوری اسلامی از این قاعده مستثنی نبود . در شرایط نفی رژیم کهنه بی تردید بسیاری از گروهها ، جریانها ، باورها ، گرایشها و بینشها با انگیزه های متفاوت و با اهداف و برنامه های مختلف در

صحنه‌ی مبارزات حاضر بودند و کم و بیش به نسبت نفوذ و پذیرشی که در میان مردم داشتند، توانستند اهداف، برنامه‌ها و آرمانهای خود را تشریح نمایند.

مردم به هر دلیلی (که جای بحث آن در این مقاله نیست) به رهبری امام خمینی (ره) و آرمانها و اهداف و الگوی نظم سیاسی ایشان تمایل نشان دادند. در حالیکه در کنار الگوی نظم سیاسی پیشنهادی امام خمینی یعنی حکومت اسلامی، دهها الگوی دیگر نیز پیشنهاد و معرفی شد. اما مردم در شعارهای خود و در بسیاری از راهپیمائیه‌ها و نشست‌ها، الگوی آرمانی امام خمینی (ره) را پذیرفتند و نظام جمهوری اسلامی بر پایه‌ی همین تمایل مردمی در ایران شکل گرفت و توانست آرای مطلق مردم را در انتخابات بخود اختصاص دهد. با تأسیس نظام جمهوری اسلامی شرایط مطلوب برای رفتن به سوی آن الگوی آرمانی‌ای که مردم به آن اقبال عمومی نشان دادند فراهم شد. در بسیاری از تشریحات، سخنرانیها، نوشته‌ها و در بسیاری از چیزهای دیگر، این نظام نسبت به رژیم کهنه شاهنشاهی و نسبت به همه‌ی الگوهای مطرح شده در جامعه یک نظام مردمی تشخیص داده شد و شرایط برای تاویل، تفسیر و تحلیل آن فراهم گردید.

از همان ابتدا شخصیتها، جریان‌ها و گروهایی (بدلیل عدم همسازی این انتخاب مردمی با آرمانهای خود)، شروع به مخالف کردن عده‌ای با قلم، عده‌ای با قدم و عده‌ای با اسلحه، بخشی از این مخالفتها ناشی از کرایشهای عقیدتی، بخشی دیگر ناشی از حب و بغض‌ها، عده‌ای هم بخاطر از دست دادن منافع و عده‌ای هم بخاطر بدست نیاموردن منافع و عده‌ای هم به هر دلیلی، تحمل پاره‌ای از مسائل و مباحثی را که دامنگیر انقلابات بزرگ اجتماعی هست، نداشتند و در مراحل از صحنه انقلاب خارج یا گوشه نشین شدند و یا به مقابله و مخالفت برخاستند.

در تاریخ، نمونه‌های چنین شرایط و مخالفت خوانی‌ها با دگرگونیهایی که توسط انبیاء بوجود آمده بود به عددانفاس خلاق وجود دارد. بطوری که شدت این خلع و لیس‌ها حتی به جایی می‌رسید، کسانیکه روزی در رده دشمنان خونی انقلابیون و بینش انقلابی و شرایط انقلابی بودند در رده طرفداران انقلاب قرار گرفتند و برعکس، کسانیکه مال، جان و عمر خود را فدای انقلاب و نظام سیاسی ناشی از آن کرده بودند در ردیف گوشه گیران، کنار کشیده‌ها، مخالفین و حتی معاندین آن قرار گرفتند. بحث با در خوب و بد بودن این خلع و لیس‌ها نیست، بحث این است که این وقایع یک امر طبیعی و تاریخی در فهم جوامع در حال

دگرگونی است و به ذات و خصلت انسان برمی گردد. وقتی نظم انقلابی انبیاء در معرض چنین مسائلی و مباحثی قرار میگیرد نباید تصور کرد که بروز چنین حوادثی برای انقلاب اسلامی یک شرایط استثنایی ناشی از عدول انقلابیون یا نظام انقلابی از آرمانها و اهداف اصلی آن بوده است. روشنگری در تحلیل این گونه حوادث لازمی عقل و پرهیز از قشری‌گری در تحلیل و تبیین نظامهای انقلابی است.

متفکر سیاسی و اجتماعی در تبیین و شناخت چنین شرایطی که برای انقلابات مردمی پیش می آید در معرض علل و عوامل متفاوتی قرار دارد که باید به عنوان شرایط و عوامل لازم به آن توجه کند. قبل از احصاء این شرایط و عوامل نباید داوری کند.

این خصلت هر نظام انقلابی است که در معرض چنین آفاتی قرار دارد. به تعبیر متفکر شهید مرتضی مطهری (ره) وظیفه‌ی رهبری و پیروان این نهضت‌ها است که پیشگیری کنند و اگر احیاناً آفت نفوذ کرد با وسایلی که در اختیار دارند و باید در اختیار بگیرند. آفت‌زدایی نمایند. (مرتضی مطهری، نهضت‌های اسلامی در صد ساله ...، ص ۸۹)

استاد مطهری درست گفته‌اند که اگر در یک نهضت به آفتها توجه نشود یا در آفت‌زدایی سهل‌انگاری شود، قطعاً آن نهضت عقیم و یا به ضد خود تبدیل خواهد شد و اثر معکوس خواهد بخشید. آن متفکر بزرگ، نفوذ اندیشه‌های بیگانه، تجدید گرایی افراطی، نا تمام گذاشتن تحقق آرمانها، رخنه فرصت طلبان و ابهام طرحهای آینده را از جمله آفات یک انقلاب بزرگ اجتماعی دانسته و در کنار آنها به یک آفت بزرگ دیگری اشاره می‌کند که از نوع تغییر جهت دادن اندیشه یا انحراف یافتن سیر اهداف، آرمانها و انگیزه هاست.

آفت بزرگ همه نهضت‌هایی که اهداف آنها مبتنی بر انگیزه‌های مادی نیست و در آن ادعا می‌شود که همه چیز برای خدا آغاز شده و ادامه خواهد یافت این است که وقتی نهضتی به ثمر رسید و نوبت سازندگی و اثبات آن شد در این مرحله به طور طبیعی پای تقسیم غنائم هم به میان خواهد آمد. در این مرحله حفظ اخلاص به مراتب مشکل‌تر از مرحله‌ی مبارزه و نفی رژیم کهنه است.

به تعبیر مرحوم مطهری، اگر تا این مرحله انقلابات اجتماعی از بیرون مورد تهدید هستند در اینجا تهدیدات به درون منتقل می‌شود. برای اثبات این نظریه نمونه‌های فراوانی از تاریخ، علی‌الخصوص از تاریخ اسلامی و حتی از تاریخ تحولات دوران معاصر سرزمین ما می‌توان مثال آورد.

اگر پذیرفتیم که انقلاب اسلامی ایران یکی از بزرگترین دگرگونیهای سیاسی و اجتماعی در تاریخ تحولات مکتب اسلام از یکطرف و کشور ما از طرف دیگر است، باید بپذیریم که در شناخت آفت‌هایی که ممکن است در معرض آن‌ها قرار گیریم باید اندیشه‌ای به وسعت اثرات عمیق این انقلاب داشته باشیم، تفسیر سطحی علل و عوامل پیروزی این انقلاب، بهره‌گیری از قالبهای معمول فهم نظریه‌های انقلاب و نظام‌های مربوطه که عمدتاً تحت تاثیر مبادی و مبانی فرهنگ اروپایی هستند و با فرهنگ‌ها، باورها و ارزشهای جامعه ما سازگار نیستند، ابزارهای مناسبی برای درک اثرات این انقلاب نخواهد بود، حتی شناخت آفت‌هایی را که در طول این دو دهه گرفتار آن بودیم، نیز باید با توجه به جامعه شناختی خاص خود مورد تحلیل قرار دهیم.

در میان همه‌ی آفت‌هایی که انقلاب اسلامی به خاطر عظمتش در مقابل آن قرار دارد، خروج شخصیت‌ها و جریاناتی که در ابتدا مدافع و نظریه پرداز انقلاب بوده ولی بعدها به مخالفین سرسخت نظام انقلابی تبدیل شدند، در این دو دهه انقلاب اسلامی، بندرت مورد تجزیه و تحلیل علمی و تاریخی قرار گرفته است، اگر چه از جنبه سیاسی و حتی روانشناختی به بعضی از آنها پرداخته ایم لیکن برای درک علل و عوامل حقیقی، بیش از آنچه که تصور می‌کنیم باید به آن پرداخته شود.

تردیدی نداریم که شرایط این پرداختن باید شرایط منصفانه‌ای باشد، بدور از احساسات، شعارها و حتی چوسازیهای فکری واجتماعی‌ای که معمولاً در اینگونه مواقع به راه می‌افتد و بازده آنها چیزی جز کم شدن دلایل و انگیزه‌های اصلی نیست، نباید تصور کرد که پرداختن به این مسایل سودی برای جامعه و نظام ما ندارد، اتفاقاً شاید کسانی یا جریاناتی باشند که نپرداختن به آن را بهتر از پرداختن علمی بدان می‌پسندند، حتی بدشان نمی‌آید که اگر قرار است به این مسائل پرداخته شود سطوح شعاری و احساساتی مباحث آن، غلبه بر سطوح علمی و تاریخی آن داشته باشد.

با این تفاسیل در نظر داریم به یکی از مباحث بزرگی که در دهه اول انقلاب، شرایط سختی برای نظام جمهوری اسلامی ایجاد کرد و هنوز هم اثرات این شرایط از فضای جامعه خارج نشده است یعنی به جریان آقای منتظری بپردازیم و معتقدیم که نپرداختن به این موضوع اساسی یا بد پرداختن به آن، خیانت به تاریخ این مرز و بوم خواهد بود، مخصوصاً وقتی مشاهده می‌شود که از گوشه و کنار تحت عنوان مصاحبه، نشر خاطرات، تحلیل‌ها و

غیره ، مباحثی مطرح می شود که منطبق با حقایق تاریخی نیستند .

اگر چه واقعه‌ی خروج آقای منتظری از جرگه‌ی رهبران و نظریه پردازان انقلاب اسلامی در نهایت نتوانست خللی در فرآیند تحول تاریخی نفوذ انقلاب اسلامی ایجاد کند ، اما نمی توانیم سوالاتی را که این خروج بر حوزه‌ی نظریه پردازی نظام جمهوری اسلامی واصل بنیادین آن ( یعنی ولایت فقیه ) ایجاد کرد، نادیده بگیریم .

هنوز جامعه‌ی ما در مقابل این سوال بزرگ قرار دارد که ، چه علل و عواملی باعث شد که تعدادی از مبارزین انقلابی و کسانیکه برای به ثمر رسیدن نظام جمهوری اسلامی سالها مبارزه و رنج زندان و دفاع عقیدتی از حوزه سیاست و حکومت دینی را برخود هموار کرده بودند ، به ناگهان به عنوان یک چهره‌ی مدافع از صحنه سیاست های نظام و دفاع از نظریه‌ی انقلاب نه تنها خارج شدند ، بلکه بعنوان یک مخالف بر علیه ساختارها ، نهادها ، سازمانها و بینشها و گرایشهایی که خود ، یکی از پایه گذاران و نظریه پردازان آن بودند، مبارزه کردند ؟ آقای منتظری به هر تعبیری ، یکی از شخصیتهایی بود که در جایگاه مذکور قرار داشت ؟ چه دلیلی باعث شد که ناگهان به یک مخالف تبدیل شد ؟

به این سوال و لواحق و لوازم آن از زوایای مختلفی هم تا کنون پاسخ داده شده و هم می توان پاسخ گفت . به اعتقاد ما ، علمی ترین و تاریخی ترین روش برای نقد جریان آقای منتظری روش درون فهمی است . این روش مبتنی بر بررسی دلایل و استدلالهایی است که در پاسخ به علل و عوامل خروج ایشان از جرگه‌ی نظریه پردازان نظام جمهوری اسلامی ارایه می شود . با توجه به حضور مستمر ایشان در تمامی جریانهای انقلاب تا به امروز ، به اندازه کافی مطالب، اسناد و مدارک برای بررسی صحت و سقم ادعاهای ایشان در رابطه‌ی با علل و انگیزه های خروج از انقلاب اسلامی ، وجود دارد .

همانطوریکه ایشان در «خاطرات منسوب» گفته‌اند «واقعیات تاریخ را اگر انسان نکوید به تاریخ و در حقیقت به نسل آینده خیانت کرده است» (خاطرات ، ص ۲۸۷) هدف این مقاله در پرداختن به جریان آقای منتظری گلتن واقعیات تاریخ به نسل های آینده است . برای پرهیز از شبهه‌ی تهمت و افتراء در تفسیر هر مبحثی از علل و عوامل پیدایش این جریان ، به دیدگاه ها ، نوشته ها و عملکردهای ایشان ارجاع داده میشود .

در این مقاله ، ابتدا شقوق مختلف علل و انگیزه های پیدایش جریان آقای منتظری را بر اساس دیدگاه ها و نظریاتی که تا کنون مطرح شده و یا امکان علمی و تاریخی تبیین

چنین انگیزه هایی هست بررسی کرده ، سپس به تبیین و تحلیل این انگیزه و عوامل در عملکرد نظری و اجرایی ایشان خواهیم پرداخت .

### روانشناسی شخصیتی و ناتوانی در فهم متشابهات تاریخی :

عده زیادی از کسانی که به جریان آقای منتظری پرداخته اند علل و عوامل بروز این جریان را در مقابل انقلاب ، ناشی از روانشناسی شخصیتی ایشان و ناتوانی این روانشناختی در فهم متشابهات تاریخی می دانند . پیروان این نظریه ، نه تنها در تحلیل جریان آقای منتظری ، بلکه در فهم بخش اعظمی از تاریخ، علل فراز و فرود شخصیتها و جریانها را به عوامل شخصیتی رهبران این جریانها تاویل می کنند و معتقدند که وجود خصلتهایی چون :

- ۱- عدم استقلال فکری و بی ارادگی
- ۲- عدم بینش سیاسی
- ۳- عدم شناخت دقیق مکتب
- ۴- عدم باور قلبی به آرمانهای رهبران اصلی
- ۵- عدم همخوانی حرف و عمل
- ۶- سادگی و لادگی
- ۷- عدم پایبندی به اصول و ارزشها
- ۸- لجبازی
- ۹- داشتن تعصبات خانوادگی، فامیلی، قومی و قبیله ای
- ۱۰- تکبر و خودبینی و خود محوری

و انگیزه‌هایی شبیه به این‌ها باعث می شود که شخصیتها با وجودیکه در ابتدای راه وارد مبارزات یک نهضت می شوند و ممکن است جانفشانیهای زیادی هم بکنند اما در وسط راه دلیل تصادم این خصلتها با جریانها، انقلاب و تضاد بین انگیزه‌های روانشناختی با انگیزه‌های جامعه شناختی و منافع شخصی و فامیلی با منافع مردم و جامعه ، به مرور زمان به یک مخالف سرسخت تبدیل می شوند . البته پیروان این دیدگاه برای اثبات نظریات خود به اندازه کافی دلیل تاریخی دارند . بعنوان مثال ظهور جریانهای در مقابل پیامبر عظیم شأن اسلام مثل منافقان صدر اسلام و همچنین ظهور جریان ، «ناکثین، مارقین و قاسطین» را در حکومت امیر المومنین علی (ع) نمونه‌های بارز چنین شخصیت‌های متزلزلی می دانند که ضربات آنان بر پیکر اندیشه‌ی اسلامی و انقلاب پیامبر (ص) پوشیده نیست .

جنگ و خونریزی در جهان اسلام، به شهادت رسیدن امامان معصوم و دیگر بزرگان دین ، حکومت ننگین دودمان اموی و عباسی و به دنبال آن تبدیل امامت به خلافت و سلطنت شاهان زور مدار در جهان اسلام را بازتاب شبه افکنی ، فتنه گری ، پندارگرایی و تزلزل شخصیت چنین کسانی می‌دانند که قبل و بعد از رحلت پیامبر عظیم الشأن (ص) اسلام نتوانستند بین آن انگیزه های شخصی و خانوادگی و قبیله ای با منافع عموم مسلمانان و جامعه‌ی اسلامی تعادل برقرار کنند و عجیب هم این است که این افراد و جریانها منتسب به



آنها برای توجیه همه‌ی انگیزه‌های شخصی خود و جریان خود متوسل به آیات و روایات و سیره بزرگان دین می‌شوند.

این دیدگاه به عنوان یک دیدگاه معرفتی و تاریخی، (صرفنظر از شیوه تحلیل و منابعی که برای اثبات خود از آن استفاده می‌کند) یک دیدگاه مهم در فهم جریانهای تاریخی است و نتایج قابل توجهی نیز به همراه دارد که نمی‌توان از آن صرفنظر کرد. لذا در فهم جریان آقای منتظری تعدادی از محققین و مورخین به این روش معتقد بوده و تلاش کردند از این زاویه علل و انگیزه‌های خروج ایشان را از جریان موافق انقلاب تحلیل کنند.

به عنوان نمونه به «رنج‌نامه» اثر مرحوم حاج سید احمد خمینی می‌توان اشاره کرد. در این کتاب، سطح تحلیل و شناخت جریان آقای منتظری، به روانشناسی شخصیتی و ناتوانی ایشان در فهم متشابهات و مشهورات تاریخی گرایش دارد. از مفاد نوشته‌های «رنج‌نامه» برمی‌آید که نویسنده معتقد است، ناتوانی شخصیتی آقای منتظری باعث شد، علیرغم اینکه وی اهل منطق، فلسفه، اصول و فقه بود اما مفاد و منابع اصلی یا به تعبیر منطقیون، مبادی اولیه و اصول موضوعه‌ی داوریه‌های تاریخی اش را مبتنی بر مشهورات و متواترات نماید. بر همین اساس، قیاس‌های ایشان قبل از اینکه برپایه برهان بنا شده باشد، مبتنی بر مغالطه است. البته در این مسئله که آیا نمونه‌هایی از روشهای مغالطه‌ای را می‌توان در کتاب خاطرات منسوب به ایشان و نامه نگاریهای دوران مسئولیت دید می‌توان تحقیقات قابل توجهی انجام داد. در روش مغالطه، معمولاً از مفاهیمی چون «همه می‌دانند»، «معروف هست»، «همه می‌گویند»، «شکی نیست»، «مطرح هست»، «همیشه همینطور بوده»، «زیاد به من می‌گویند»، «من شنیده‌ام»، «افراد زیادی از من این سوال را کرده‌اند»، «در این اواخر آنقدر به من مراجعه می‌شود به دیگران مراجعه نمی‌شود» و اصطلاحاتی از این قبیل فراوان استفاده می‌شود. در حقیقت پیروان روش مغالطه تلاش می‌کنند با استفاده از این اصطلاحات و تعابیر، طرف‌های مقابل خود را تحریک، تطمیع، مجاب یا اقتناع نمایند. آن‌ها با استفاده از این مفاهیم، از یک طرف تلاش می‌کنند خودشان را عالم، آگاه و یگانه مرجع رجوع مسایل مردم و از طرف دیگر طرف مقابل را ناآگاه، غیرقابل دسترسی، کانالیزه شده و غیره نشان دهند. در این روش به ندرت در کسب اخبار و اطلاعات به منبع و مرجع خبر اشاره می‌شود و صرفاً به شنیده‌ها و گفته‌ها استناد می‌شود. به تعبیر مرحوم استاد مطهری «دانستن فن مغالطه نظیر شناختن آفات و میکروب‌های

مضره و سمومات است که از آن جهت لازم است تا انسان از آنها احتراز جوید و یا اگر کسی خواست او را فریب داده و مسموم کند فریب نخورد و یا اگر کسی مسموم شده باشد بتواند او را معالجه کند: (مرتضی مطهری، آشنائی با علوم اسلامی، جلد ۱، ۲، ۳، ص ۱۱۷)

این یکی از نظریه‌هایی است که می‌توان در تحلیل جریان آقای منتظری بکار گرفت و بدیهی است که نتایج خاص خودش را دارد: پیروان این نظریه، هیچگاه نقش آقای منتظری را در جریان انقلاب انکار نکردند و معتقدند که ایشان همانند بسیاری از اساتید و افاضل حوزه قم، با آغاز نهضت امام وارد میارزه شد و فعالیت‌های زیادی کرد، چنانکه در زندگی نامه او آمده است:

«از زمانی که آیت الله العظمی امام خمینی، پرچم سرخ تشیع را حسین گونه به دست گرفت و جهت سرنگونی اریکه ظلم آفرین و ستم زای شاهنشاهی شجاعانه قد برافراشت، آیت الله منتظری همواره همراه و در پشت سر ایشان حرکت می‌کرد و در جریان قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، همه جا فریاد خویش را به طرفداری از این تجسم اسلام راستین و دستاورد تشیع و این فرزندان برومند امام حسین بلند کرد» (مصطفی ایزدی، ۱۳۵۹: ص ۳۲)

آقای منتظری در راه پشتیبانی از نهضت امام بارها به زندان و تبعید کشیده شد و چندبار مورد شکنجه قرار گرفت و زجرها و رنجهایی را تحمل کرد، حتی پرده گوش او به علت شکنجه پاره شد. با این وجود از مبارزه باز نایستاد و همراه مبارزان و مجاهدان راه اسلام در تداوم نهضت و حمایت از امام، مقاومت و پایداری ورزید. صلابت و مقاومت او در برابر رژیم خون آشام شاه در حوزه قم در محافل روحانی در آن روز، ستودنی و در خور توجه و اهمیت بود. این واقعیت را نمی‌توان انکار کرد که حضور او در صحنه مبارزه و پایداری و استواری او در برابر دشمنی‌های رژیم شاه، به طلاب جوان مبارز، روحیه داده و گرمی می‌بخشید. همراهی مالی او با خانواده زندانیان سیاسی و نیز به مبارزان روحانی برای چاپ و پخش اعلامیه‌ها و دیگر فعالیت‌های سیاسی، نقش به‌سزایی در پیش برد نهضت داشت. امضای او در کنار امضای دیگر اساتید و طلاب سلحشور و پاکبخته حوزه قم در اعلامیه‌ها و تلگرام‌ها، سم پاشی مخالفان و راحت طلبان را که پیوسته در بوق و کرنا می‌دمیدند که مثنی طلاب جوان به دنبال خمینی راه افتاده‌اند و کارهای بچه گانه می‌کنند،

خنثی میکرد و فعالیت‌های سیاسی حوزه را وزانت و اهمیت می بخشید . با این وجود و علی‌رغم این خصوصیت‌های قابل تحسین ، از جنبه‌ی دیگر پیروان این نظریه معتقدند ، آقای منتظری خصلت‌های روانشناختی خاصی داشت که علاقه‌مندان و دوستان را که از نزدیک نسبت به وی شناخت داشتند همواره نگران و ناراحت می ساخت و همین خصلت‌ها نیز در نهایت ایشان را در مقابل منافع و مصلحت‌های اجتماعی انقلاب نسبت به منافع شخصی ، خانوادگی و قبیله ای قرار داد .

مهمترین این خصلت‌ها در مباحث زیر طبقه بندی و تشریح شده است :

۱- عدم استقلال شخصیت سیاسی و اجتماعی :

از زندگی‌نامه‌ی ایشان اینگونه استنباط می‌شود که آقای منتظری از دوران طلبگی تا به امروز، از جنبه‌ی استقلال فکری و سیاسی قابل نقد بوده و به قدرت توانسته است روی پای خود بایستد و بدون تکیه بر دیگران امور خود را پیش ببرد . او همیشه شخصیتی بوده که بدون تکیه بر دیگران توانایی حل مسایل مهم را نداشته است . پیروان این نظریه مطالعه‌ی زندگی حوزوی و علمی و سیاسی آقای منتظری را مستمسک اثبات دیدگاه‌های خود تلقی می کنند و به نمونه‌هایی نیز از زندگی‌نامه ایشان در متونی که طرفداران وی به چاپ رسانده اند اشاره می کنند .

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بنابر آنچه در زندگی‌نامه او نوشته اند در دوران طلبگی همراه دو تن از شهروندان روحانی خود برای تحصیل علوم اسلامی به قم می روند و ده ماهی در قم می مانند، لیکن آنگاه که آنان حوزه قم را ترک می کنند ، آقای منتظری تا آن پایه به آنان وابسته بوده است که نمی تواند بدون آنان در قم زیست کند و به تحصیل ادامه دهد . ناگزیر به همراه آنان به نجف آباد برمی گردد ؛ در این باره آورده اند :

... پیرو پیشنهاد ، تشویق و ترغیب حاج شیخ احمد ریاضی ، همراه دو نفر از علمای نجف آباد به نامهای حاج شیخ ابراهیم ریاضی و حاج شیخ غلامحسین منصور به قم رفته و در قم تحت سرپرستی آن دو بعضی کتب مقدماتی را خوانده است و بعد که آنها قم را ترک نموده و در نجف آباد ساکن شدند ، منتظری قدرت باقی ماندن در قم را نیافت و به نجف آباد بازگشت ... (مصطفی ایزدی، ۱۳۵۹، ص ۲۳)

آقای منتظری در شرایطی قم را ترک می کند که بنا بر آنچه در خاطراتش آورده است ، آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری به توصیه حاج شیخ ابراهیم ریاضی دستور داده بودند

که مبلغ ده تومان به عنوان شهریه به صورت اقساط، به او بدهند در صورتی که پس از بازگشت از قم در حوزه اصفهان تنها دو قرآن در ماه شهریه میگرفت.

آقای منتظری آنگاه که با استاد شهید مرتضی مطهری آشنا شد نیز به شدت از او تاثیر پذیری داشت و دیدگاههای او را به کار می بست. به گونه ای که آقای مطهری با یک جمله می توانست رای و نظر او را تغییر دهد. چنانچه خود او در خاطراتش آورده است:

من ازدواج را مانع تحصیل می پنداشتم، لذا به طور کلی ذهن خود را از آن منصرف می کردم، تا اینکه پس از آشنایی و رفاقت کامل با مرحوم شهید مطهری... یک روز مرحوم مطهری صحبت از ازدواج کرد و گفت: تجرد امر غلطی است تصمیم بگیریم برای سال تحصیلی مزدوج شویم. من وضع بد اقتصادی را به عنوان مانع ذکر کردم. ایشان گفتند خدا رزاق است... بالاخره من به طرف نجف آباد و مرحوم مطهری به طرف مشهد و هر دو به قصد ازدواج حرکت کردیم. من به قرار عمل کردم ولی ایشان عمل نکردند و عذرهایی را ذکر کردند... (خاطرات، ص ۵۵)

آن روز که در خدمت آیت الله بروجردی بود نیز تحت تاثیر ایشان قرار داشت و از اندیشه‌های ایشان الهام میگرفت، تا آنجا که چون آیت الله بروجردی بنا بر دید او - ضد بهایی بود، او نیز به فعالیت‌هایی بر ضد آنها دست زد. او در این مورد چنین می‌نویسد:

مرحوم آیت الله بروجردی خیلی ضد بهایی بود... خلاصه آیت الله بروجردی با بهایی‌ها خیلی بد بود... در همان ایام من برای نماز و تبلیغ دینی می رفتم به نجف آباد. چون نجف آباد بهایی زیاد داشت، من از آیت الله بروجردی راجع به معاشرت و خرید و فروش و معامله با بهایی‌ها سوال کردم... بعد برای اینکه این نوشته اثر عمیق تری در میان مردم بگذارد آقای حاج انصاری را از قم دعوت کردیم... آن وقت کاری که من کردم این بود که تمام طبقات و اصناف نجف آباد را دعوت کردم و همه علیه بهایی‌ها اعلامیه دادند... بعد این قضیه را ما به اصفهان کشانیدیم و خطاب به مردم اصفهان در جهت مبارزه با بهائیت اعلامیه دادیم و حکم آیت الله بروجردی را پخش کردیم... (خاطرات، ص ۵۷)

بعد که با حضرت امام آشنا شد، مطلقاً تحت تاثیر شخصیت، شیوه‌ی مبارزه و مرام و مشرب سیاسی ایشان قرار می‌گیرد. در مرحله‌ای نیز آقای ربانی شیرازی تکیه گاه آقای منتظری به شمار می آمد. در دوران نهضت امام بیشترین فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی

آقای منتظری ریشه در همراهی او با آقای ربانی داشت - بسیاری از موضع گیری های سیاسی او در واقع موضع آقای ربانی بود - برخی از اعلامیه ها و بیانیه هایی که با امضای این دو نفر است به قلم آقای ربانی و طرح او می باشد - نگارنده نیز بیاد دارد در آن دوران ، وقتی طوماری را برای امضا نزد آقای منتظری می برد بدون آنکه متن آن را بخواند ، به امضاها نگاه می کرد - اگر امضای آقای ربانی پای آن بود بی چون و چرا امضاء می کرد - اما اگر نبود می گفت طومار را ببرید پیش آقای ربانی امضا کنند بعد پیش من بیاورید ما چون این اخلاق آقای منتظری را به دست آورده بودیم، همیشه طومار را نخست نزد آقای ربانی می بردیم و از او امضا می گرفتیم و سپس نزد آقای منتظری می بردیم - وابستگی و اعتماد آقای منتظری به آقای ربانی به حدی ریشه دار بود که شبکه مهدی هاشمی سالیان درازی ، تلاش گسترده ای کرد که او را از آقای ربانی جدا کند و سرانجام نیز جدا کرد - وقتی آقای منتظری از آقای ربانی برید ، به آقایان مهدی و هادی هاشمی وابسته شد و این شبکه ایشان را کام به کام تحت تأثیر قرار داد و نه تنها ایشان را از آقای ربانی شیرازی جدا کرده بلکه مرحله به مرحله میان او و دیگر چهره های انقلابی و حتی شخص امام شکاف پدید آوردند و به مرز خروج از نظام وا داشتند -

### ۲- سادگی و لادگی *شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

سادگی و لادگی را یکی دیگر از خصلت های روانشناختی آقای منتظری در ناتوانی درک متشابهات تاریخی و پناه بردن به مشهورات و متواترات ، بجای محسوسات ، مجربات و معقولات ذکر کرده اند - این خصلت باعث گردید که وی دست به کارهایی بزند که مشکل آفرین و درد ساز باشد - پیروان این دیدگاه برای اثبات نظریات خود دلایل زیادی در دست دارند و بدان استناد می کنند - به عنوان نمونه : به نامه ی مورخ ۱۵ صفر ۱۳۹۲ به امام خمینی ره و مصاحبه ی تیرماه ۱۳۵۹ درباره منافقین می توان اشاره کرد - آقای منتظری در نامه به امام خمینی می نویسد :

بسمه تعالی

۱۵ صفر ۱۳۹۲

حضرت آیت الله العظمی مدظله العالی

پس از تقدیم سلام و تهنیت به عرض عالی می رساند چنانچه اطلاع دارید عده زیادی از جوان های مسلمان و متدین گرفتارند و عده ای از آنان در معرض خطر اعدام

قرار گرفته اند. تصلب آنان نسبت به شعائر اسلامی و اطلاعات عمیق و وسیع آنان بر احکام و معتقدات مذهبی معروف و مورد توجه آقایان و روحانیون واقع شده است و بعضی از مراجع و جمعی از علمای بلاد اقداماتی برای تخلص آنان کرده اند و چیزهایی نوشته شده، بجا و لازم است که از طرف حضرت عالی نیز جهت تقویت و حفظ دما، آنان چیزی منتشر شود. این معنی در شرایط فعلی ضرورت دارد. چون مخالفین سعی می کنند آنها را منحرف قلمداد کنند. البته کیفیت آن بسته به نظر حضرت عالی است. در خاتمه از حضرت عالی ملتسم دعای خیر می باشم. ح - ع - م

سپس در مصاحبه با روزنامه جمهوری اسلامی می گردید:

... من قبل از اینکه این زندان اخیر که ۳/۵ سال زندان من طول کشید بروم. با آقایانی که متناسب به سازمان مجاهدین خلق هستند از نزدیک تماس نداشته‌ام و از دور دور علاقه هم داشتم ... و کتابهایشان را هم مطالعه نکرده بودم ... ولی بعد که به زندان رفته و سه سال و نیم طول کشید من هم کتابهای آقایان را مثل کتابهای شناخت و تکامل و راه انبیا و ... این سری کتابها را من نگاه کردم. اقتصاد به زبان ساده و هم با افراد آنها زیاد برخورد داشته‌ام در زندان ... خلاصه دیده‌ام که این کتابهای آقایان زیر بنای کمونیستی محض است و به قول بعضی از رفقا همان مساله‌ای که مارکسیست‌ها دارند اینها طرح کرده اند و قبول کرده‌اند و پذیرفته‌اند. منتهی چیزی که هست لفظ خدا را در بالا گذاشته اند و میتوان گفت که پلی بود که جوان ها از این مسیر به طرف مارکسیست بروند ... گناه من این است که قبل از زندان نتوانستم بخوانم. در زندان که خواندم، دیدم افکار، التقاطی و انحرافی است (روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۵۹، شماره ۳۱۱)

سوال اصلی در این دو مطلب متناقض این است که چگونه شخصیتی که برمسند مرجعیت قرار گرفته و هر کلمه از گفته ها و نوشته های او می تواند برای مردم حجیت داشته و تکلیف آور بوده و ایجاد مسئولیت کند، اینگونه بی پروا و بدون تفحص و تحقیق و صرفاً بر اساس مشهورات و گفته ها و شنیده های دیگران، واکنش مثبت و منفی نشان می دهد؟ آیا به قول، فعل، فتاوی و ادعاهای چنین کسی که با مسایل ساده برخورد می کند و متوجهی جایگاه خود نیست و تحت تاثیر گفته‌ها و شنیده‌های دیگران، بدون مطالعه و تحقیق احکام و فتاوی متناقض صادر می‌کند، می‌توان اعتماد کرد و آنها را مبنای عمل اجتماعی

دینی و سیاسی قرار داد ؟

مسئله برخورد با شهید محمد منتظری نمونه‌ی بازار دیگری برای این سادگی و لادگی تلقی می‌شود و نشان می‌دهد که ایشان در تصمیم‌گیریها قبل از اینکه تابع محسوسات، مجربات و معقولات باشد تابع، مشهورات و متواترات بوده، بدون تفکر و ارزیابی ابتدا عمل و اقدام می‌کند و سپس با دیدن ضایعات چنین اقداماتی در پی توجیه و تفسیر آن بر می‌آید:

آقای منتظری در شهریور سال ۱۳۵۸ در اطلاعیه‌ی ای که با عناوین گنده ای در مطبوعات آن دوران به چاپ می‌رسد، شهید محمد منتظری را علیرغم آنهمه جانفشانی‌ها و رنجهایی که در زندانهای رژیم شاه و تبعید، هجرت از وطن متحمل شده بود، شخصیتی مریض روانی، عصبی و غیرمتعادل به جامعه معرفی میکند و با این اقدام آب سردی بر روان پریشان چهره‌های مرموزی می‌ریزد که از انقلابیون سازش‌ناپذیری چون محمد منتظری در آن دوران حساس، دل پر کینه‌ای داشته و با تسویه حساب با چنین مبارزانی در حقیقت می‌خواستند ضرباتی بر سیاستها، اهداف، آرمانها و روشهای سازش‌ناپذیر امام خمینی ره وارد سازند.

آقای منتظری با سادگی عجیبی با صدور اطلاعیه‌ی زیر این شرایط رافراهم می‌سازد: بسمه تعالی: برادران و خواهران گرامی، پس از سلام این سومین باری است که برای آگاهی ملت مسلمان درباره فرزندم شیخ محمد علی منتظری مطالبی می‌نویسم. انتظار دارم دوستان با کمال بی‌طرفی نسبت به آنچه می‌نویسم بنگرند. فرزند اینجانب از ابتداء مبارزات ملت ایران به رهبری حضرت آیت الله العظمی امام خمینی مدظله در متن مبارزات قرار داشت و در این راه چقدر زندان و شکنجه و آوارگی تحمل نمود و در داخل و خارج کشور دائماً برای پیشبرد انقلاب تلاش می‌کرد و به شهادت دوستان نزدیکش گاهی بیشتر روزهای متوالی از خواب و خوراک و استراحت باز می‌ماند و در اثر همین شیوه و بعلاوه ضربه‌های روحی مداوم و نابسامانیهای حاکم بر جو ایران پس از پیروزی انقلاب دچار نوعی بیماری عصبی و کوفتگی شدید اعصاب شده و تصور می‌کند که با دست زدن به کارهای بی‌رویه و جنجال آفرین، به مقصد و هدف خود دست خواهد یافت. کنترل و مهار کردن و معالجه او همواره فکر مرا مشغول کرده و تا کنون چند مرتبه دست به اقداماتی زده‌ام و حتی اخیراً مدتی وی را برای معالجه اجباراً در قم نگه داشتم ولی

متأسفانه اقدامات من سویدی نبخشید و در این میان عده ای سوء استفاده کرده او را تحریک می کنند تا دست به کارهای جنجالی بزند و خوراکی برای تبلیغات دشمنان گردد . من از دولت و نیز همه دوستان و علاقمندان و افراد مسلمان تقاضا دارم اگر می توانند با اینجانب تشریک مساعی نموده تا بلکه او را حاضر به معالجه و استراحت نمایند به امید این که این عنصر پر تلاش و فعال پس از سالها تحمل رنج و زحمت ، به یاری خدای متعال بهبود یابد و بار دیگر به صحنه مبارزات بازگشته خدمتگذار این کشور گردد .  
 (روزنامه کیهان ، سه شنبه ۲۷ شهریور ۱۳۵۸)

نامه مذکور گویا تر از آن است که شبیه ای برای نقد آن وجود داشته باشد . اما عجیب تر از همه ، داوریهی آقای منتظری نسبت به محمد منتظری در کتاب «خاطرات» و بطور کلی حذف نامه‌ی مذکور از آن کتاب است . در حالیکه کم اهمیت ترین نامه‌های ایشان در پیوست کتاب خاطرات وجود دارد اما از این اطلاعیه که ضربات سختی به نیروهای انقلابی در آن شرایط حساس وارد کرده بود ردپایی در خاطرات وجود ندارد . چرا؟  
 اگر سادگیها و لادگیهای برخورد با جریان پیچیده‌ی لیبرالها ، منافقین و سایر گروهکهای مدعی دین را در جریان انقلاب بطور کلی نادیده بگیریم ، از زوایای دیگری نیز می توان مباحث متعددی را در اثبات ساده نگری ایشان مطرح کرد .

نگارنده هنوز فراموش نکرده است (و آقای منتظری نیز در بخشی از خاطرات خود به این مسئله اشاره کرده است) وقتی ایشان پس از آزادی از زندان در ۲۷ آذر ۱۳۵۷ برای دیدار حضرت امام (ره) به فرانسه سفر می کنند در فرودگاه پاریس محاصبه‌ای با بی بی سی انجام می دهند که بی دقتی و بی توجهی در بکارگیری پاره ای از تعابیر و اصطلاحات در همین مصاحبه نزدیک بود دردسرهایی برای انقلاب و آرمانهای امام ایجاد کند . ایشان در این مصاحبه گفتند : دهاتی‌ها با چوب و چماق به هواداری از رژیم شاه به مردمی که بر ضد شاه تظاهرات می کنند، هجوم بردند و مردم را می کشتند . رسانه های غربی از این سخن چنین برداشت کردند که شاه در میان روستائیان که در آن تاریخ عمده ترین اقشار ملت ایران بودند ، از پایگاه وسیعی برخوردار است و می تواند با استفاده از روستائیان که هنوز به او وفادار هستند با مخالفان خود مقابله کند . به دنبال این مصاحبه ، شهید محمد منتظری ، سخت عصبانی ، ناراحت و نگران شد و در آن چند روزی که آقای منتظری در فرانسه به سر می برد به خبرنگاران رخصت نداد که بدون کنترل به او نزدیک شوند و با او



مصاحبه کنند ، این جمله محمد را هنوز به یاد دارم که به دنبال اشتباهی که در فرودگاه پاریس از آقای منتظری سر زد و برای برخی از رسانه های غربی چند روزی خوراک تبلیغاتی فراهم آورد، گفت: فکر می کنید او مانند آقای خمینی است که اگر در اقیانوس رسانه های جهانی قرار بگیرد و یکسال تمام یک ریز حرف بزند ، یک کاف نکند ، آقای منتظری اگر بدون کنترل ، دو دقیقه با آن خبرنگاران حرفه ای حرف بزند ، ده ها سوژه به دست آنها می دهد که می تواند خوراک تبلیغاتی یک سال آنها فراهم سازد . یک دانشجوی ایرانی در نوفل لوشاتو به من گفت من در ذهن خود از آقای منتظری یک خمینی ثانی ساخته بودم لیکن وقتی او را دیدم یکباره ساخته ذهن من فرو ریخت و آنگاه که سخنان او را شنیدم ، بی اختیار این مثال معروف به یادم آمد، "پسته بی مغز اگر لب واکند رسوا شود" .

پشتیبانی بی چون و چرای آقای منتظری از یک عنصر فاسد بنام مهدی هاشمی که در این راه تا سر حد بی آبرویی و بی اعتباری خویش پیش رفت را می توان اوج ساده گرایی و ناپختگی فکری و ناتوانی در درک مسائل سیاسی و اجتماعی دانست که در این رابطه به نامه ای که به امام درباره مهدی هاشمی می نویسد می توان اشاره می کرد :

\*\*\* من سید مهدی را از وقتی که بچه بود با مرحوم محمد هم بحث و به درس مکاسب من می آمد می شناختم و پدرش استاد من بود و برادرش داماد من است ، من تمام خصوصیات او را می دانم او مردی است مخلص اسلام و انقلاب و حتی شخص حضرتعالی، هم خوش استعداد و هم خوش درک است و خوب صحبت می کند و خوب می نویسد و در عقل و تدبیر و مدیریت به مراتب از رئیس سپاه و وزیر اطلاعات با همه کمالاتشان بهتر است و در تعهد و تقوا هم از آنان کمتر نیست.

پرونده ی مهدی هاشمی و گروه وی و اظهارات ضد و نقیض آقای منتظری و بیت و دفتر ایشان درباره ی وی نشان می دهد که همان سادگی در برخورد با جریان منافقین که ناشی از عدم آگاهی و علم ایشان از باورها و عقاید و سیاستهای این گروه بود در اینجا نیز نمایان شده است زیرا نمونه ای از اقدامات و اتهامات مهدی هاشمی که عبارت بود از :

- ۱- قتل جهان سلطان آقایی ۲- قتل رمضان مهدی زاده ۳- قتل آیت الله سید ابوالقاسم موسوی شمس آبادی ۴- قتل حجت الاسلام شیخ قنبر علی صفر زاده ۵- قتل مهندس امیر عباس بحرینیان ۶-۷-۸- قتل عباس علی حشمت و دو فرزند بی گناهی به نام هادی همایون و سعید ۹- خارج کردن بیش از ۲۸۰ قبضه سلاح و مهمات و اموال از

سپاه انقلاب اسلامی و جاسازی و اختفای آنها ۱۰- ایجاد شبکه نفوذ در ارگان ها و ادارات مختلف و سرقت اسناد و مدارک طبقه بندی شده ۱۱- ایجاد سوء ظن و بدبینی میان مسئولان نظام جمهوری اسلامی به وسیله نشر اکاذیب و افترا و تهمت در قالب اطلاعیه و شب نامه بی نام و نشان و با عناوین جعلی ۱۲- تاسیس اداره سپاه خود مختار و مستقل لنجان سفلی و تغذیه تدارکاتی و تسلیحاتی آن و ایجاد درگیری با کمیته انقلاب اسلامی محل که منجر به کشته و زخمی شدن دهها نفر گردید ۱۳- ریختن گرد سرطان زا در جای آقای ربانی املشی و مبتلا کردن او به سرطان بنا بر اعتراف مهدی هاشمی در واپسین ساعت های زندگی خود، پیش از اعدام و ...

کفایت می کرد که ایشان به روش همیشگی (اقدام قبل از تفکر و آگاهی) عمل نکند و با احتیاط بیشتری، فارغ از احساسات، متواترات و مشهورات اطرافیان به این قضیه نگاه کند تجربه ای آقای منتظری در جریان مناقضین و اقراری که بعداً در مصاحبه ای روزنامه جمهوری اسلامی کردند و گفتند که «گناه من این است که قبل از زندان نتوانستم بخوانم، در زندان که خواندم، دیدم افکار، استقاطی و اغرافی است» باید به اندازه کافی، ایشان را متوجه می کرد که قبل از علم و آگاهی، اظهار نظر و اقدام نکنند که چشم و گوش و دل در پیش خدا مسئول است. آقای منتظری بی تردید باید می دانست که خداوند همیشه شرایطی مثل زندان دوره شاه برایش فراهم نمی کند تا در یک جا آرام بدور از وسوسه اطرافیان و بمباران گفته ها و شنیده ها، گناه دیگری مثل گناه تبلیغ و تأیید مناقضین مرتکب نگردد. لیکن می بینیم که ساده اندیشی، خوش باوری و وابستگی خانوادگی و عاطفی مانعی بود که او در نامه خود به امام، چنین فردی را (که حداقل اتهام قتل مرحوم شمس آبادی را به گردن داشت) و خود آقای منتظری در خاطرات خود این مسئله را تأیید و آنرا ناشی از اشتباه و زیاده روی در تنبیه آن مرحوم دانست (متدین، متقی، مدیر و مدبر معرفی نمی کرد).

در کنار مسایل مذکور دهها نامه، سخنرانی، اظهار نظر و نوشته های دیگر وجود دارد که اگر چه آقای منتظری تمایلی به بحث پیرامون آنها در خاطرات خود نداشته است اما نشان می دهد که روانشناختی شخصیتی وی یکی از عوامل اصلی ضربه و لطمات سنگینی بود که از ناحیه ایشان بر فرآیند دگرگونی انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی وارد آمد.

۳- تقابل منافع شخصی و خانوادگی با منافع اجتماعی (عدم همخوانی حرف و عمل)

از دیگر دلایلی که در روانشناختی شخصیتی آقای منتظری و کنار رفتن ایشان از

نظام ولایت فقیه ذکر میکنند تضاد شدیدی است که بین دیدگاه و اعتقادات با عمل و اقدامات ایشان وجود دارد . باور عمده‌ی کسانی که شناخت نزدیکی از ایشان دارند و در معرض اقدامات وی بوده اند بر این است که آقای منتظری آنچه را عقیده دارد و بر زبان می آورد، خلاف آنرا عمل می کند . مثلاً شعارهای مبتنی بر پایبندی به قانون، عدالت و رعایت حقوق مردم و امثال ذالک ، صرفاً در حد شعار بوده و اگر هم اراده ای برای اجرای آن وجود داشت ، شعاع اجرای آن نباید متوجهی ایشان ، خانواده و نزدیکان و یاران ایشان می گردید .

در اثبات این خصلت به قدر کافی نامه‌ها و نوشته ها و اظهار نظرهایی که ایشان در طول تصدی مسئولیت‌های زیادی را که بعهدہ داشته‌اند، وجود دارد .

بعنوان مثال آقای منتظری در اعتراض به دستگیری " دامادش " ! آقا هادی، در نامه ای به امام در تاریخ ۶۵/۱۰/۱۹ می نویسد:

... و بالاخره داماد من با همه شکنجه ها و زندان‌های سابق و خدمات فعلی او و نقش کنترل کننده او در بیت من و نسبت به قهدریجان ، پس از پخش دستور حضرتعالی به اطلاعات و دستور نسبت به سپاه قهدریجان و با وجود دو فرزند مخلصش که بارها در جبهه ها با خطر مرگ مواجه شده‌اند و چندین روز با علف بیابان در کردستان عراق گذراندند ، او بالاخره احضار و بازداشت شد ... قبل از پخش دستور حضرتعالی به عنوان حمایت از من ، به نام طلاب بدون توهین به هیچ مقامی اعلامیه منتشر شد و فرضاً او هم مطلع یا شریک بوده ، این هم شد جرم موجب مجازات ؟! و فرضاً مجرم هم بود، خداوند نسبت به محارب می فرماید : *الا الذین تابوا من قبل عن تقدروا علیه فاعلموا ان الله غفور الرحيم* . او هم به حضرتعالی نامه نوشت و هم رسماً از برادرش تبری جست . چرا برای حیثیت افراد ارزش قائل نیستیم ؟ شب گذشته شنیده شد ، بنا دارند آقا سید هادی را تبعید کنند . آقا سید هادی نزد حضرتعالی خوب یا بد ، مثل فرزند من و کمک زندگی من و مورد اعتماد من است و برای من تبعید او قابل تحمل نیست . علاوه بر این که نسبت به او و خانواده اش ظلم است و علاوه بر این بچه هایی که متهم نیستند و فرضاً اعلامیه پخش کرده اند وجهی برای ماندن آنان در زندان نیست ...

همانطوریکه در این نامه مشاهده می شود: انتظار آقای منتظری این است که چون آقای هادی هاشمی داماد وی بوده و دارای سوابقی در خدمت به بیت ایشان می باشد و فرزندانش در جبهه در معرض خطر بوده‌اند، از جرمهایی که خود آقای منتظری در قانون

اساسی و در فتاوی فقہی برای دادگاهها و مراجع قضایی آنها را جرم تلقی کرده است، مبرا شود.

البته مشخص نیست ایشان چرا بودن در بیت خود یا نسبت فامیلی داشتن با خود و یا رفتن بچه‌های داماد خود به جبهه را امتیازی برای فرار از مجازات تلقی کرده‌اند؟ اما طلب چنین خواسته‌ها و امتیازاتی برای ارکان وابسته به جریان و بیت آقای منتظری حقیقتی است که نمی‌تواند از چشم پژوهشگران تاریخ نادیده انگاشته شود.

بدرستی طبق کدام یک از موازین قانونی، احضار داماد آقای منتظری به دادگاه نادرست است؟ آیا اجرای قانون وقتی اعتبار دارد که شامل اطرافیان، نورچشمیان و وابستگان ما نباشد؟ آیا آقای منتظری این حق ویژه را فقط برای خود و خانواده خود قایل هستند که اگر اتهامی متوجهی آنها شد به استناد اینکه:

- ۱- متهم داماد، پسر، نوه، نورچشمی و هوادار آقای منتظری است!
- ۲- دو فرزند مخلص دارد که بارها در جبهه با خطر مرگ مواجهه شده و چند روز با علف بیابان گذرانده باشند!
- ۳- اگر آقای منتظری تشخیص داده باشد که این عمل جرم است!
- ۴- اگر متهم برای فرار از مجازات اعلام برائت کرده باشد!
- ۵- اگر مورد اعتماد آقای منتظری باشد!
- ۶- اگر تبعید و مجازات آنها برای ایشان قابل تحمل باشد:

و دهها اگر دیگر که با انگیزه‌های شخصی موافق باشد نه با منافع اجتماعی، می‌توانند از مجازات فرار کنند. یا این حق متعلق به همی ملت ایران است؟ آیا می‌توان سوال کرد در حساسترین دوران انقلاب که آقای منتظری مسئولیت‌های بنیادینی چون الف: انتخاب اعضای شورای عالی قضایی و نصب قضات، ب: برخورد با متهمین به احتکار یا توجه به اوسع بودن نظر ایشان نسبت به نظر امام در مسئله احتکار و ارجاع این مسئله به فتاوی ایشان، پ: مسئله تعزیرات، ت: حکم مفسد فی الارض با توجه به اینکه ایشان نفس مفسد فی الارض بودن را در حکم اعدام دارای موضوعیت می‌دانستند در حالیکه امام این مسئله را کافی نمی‌دانستند. همچنان که ایشان عقیده داشتند که محارب هم از مصادیق مفسد است و مفسد کسی است که به طور کلی وضع اجتماعی جامعه را به هم می‌زند. ث: رسیدگی به اموال جزیره کیش، ج: تعیین صلاحیت اعضای

شورای عالی قضایی چ : تعیین صلاحیت ائمه جمعه ح : تعیین نماینده ولی فقیه در سپاه  
 خ : تعیین ائمه جمعه و قضات خارج از کشور د : تعیین نمایندگان ولی فقیه در  
 دانشگاهها برای نظارت بر دانشگاهها که توسط اعضای ستاد انقلاب فرهنگی آقایان دکتر  
 عبد الکریم سروش و دکتر علی شریعتمداری و دو نفر دیگر به ایشان پیشنهاد شد و  
 ایشان علمایی چون آقایان جنئی ، محفوظی و محمدی کیلانی را برای این کار تعیین  
 کردند. ذ : تعیین شورای مدیریت حوزه علمیه قم

و دهها مسئولیت کلیدی و حساس دیگری را که بعهده داشته اند ، آیا اگر کسی یا  
 کسانی به احکام اعدامی صادره بر اساس فتاوی ایشان گله می کرد همان امتیازی که بعداً  
 ایشان برای خود و خانواده خود تقاضا می کنند آیا برای آنها وجود داشت ؟  
 بی تردید اذهان تاریخی ملت ایران از یاد نبرده است که بسیاری از اعدامهایی که  
 آقای منتظری در نوشته ها علی الخصوص در خاطرات خود تاوان آنها از امام گرفته اند و  
 نظام جمهوری اسلامی را برای این اعدامها به زیر سوال برده اند بر اساس فتاوی خود  
 ایشان و توسط قضاتی که بوسیله خود ایشان نصب شده یا بوسیله شورایی که ایشان  
 تعیین کرده بودند ، نصب شده بودند انجام پذیرفته است . فصل هفتم خاطرات ایشان که  
 مربوط به بخشی از مسایل سالهای ۱۳۵۷ ش تا ۱۳۶۳ ش است بهترین سند برای اثبات  
 ادعاهای مذکور می باشد.

کفایت می کند خوانندگان محترم به پیوست های شماره ۷۵ تا ۸۲ خاطرات مراجعه  
 نمایند تا تفاوت بین باورها ، اعتقادات و شعارها را با عمل درک کنند . بعنوان نمونه فقط به  
 یکی از فتاوی ایشان در حکم مفسد فی الارض که بی تردید بر اساس آن ممکن است عده ای  
 به پای اعدام رفته باشند و بعدها همین اعدامها را آقای منتظری به امام و نظام نسبت دادند  
 اشاره می شود:

پیوست شماره ۷۶ | خاطرات | ارجاع حکم مفسد فی الارض به نظر معظم له ،  
 مورخه ۶۶/۵/۹ | خوانندگان عنایت داشته باشند که تاریخ صدور این فتوا قبل از جریان  
 اعدام منافقین در زندان است که مستمسک پاره ای از خاطرات آقای منتظری قرار گرفت | .

حضرت آیت الله العظمی امام خمینی دام عزه

اعدام شخص مفسد که در نظر مبارک مورد احتیاط است به نظر آیت الله منتظری

جایز است و این مساله در محاکم قضایی مورد احتیاج است . اگر اجازه می فرمایید در مراجع قضایی طبق نظر ایشان عمل شود .

ادام الله عمرکم الشریف  
 عبدالکریم موسوی اردبیلی

### بسمه تعالی

مجازید طبق نظر شریف ایشان عمل نمایید . ۶۶/۵/۹

این فتاوی به اندازه کافی تفاوت احتیاطات و نوع دیدگاه امام را در برخورد با حقوق مردم ، علی الخصوص در مسئله اعدام مفسد و محارب با دیدگاه آقای منتظری که تا روز برکناری از قائم مقامی رهبری بخش عظیم مسایل اقتصادی ، اجتماعی و قضایی کشور بر اساس فتاوی ایشان عمل می شد ، نشان می دهد و جای بحث باقی نمی گذارد .

گناه نابخشودنی امام از دید آقای منتظری این است که همانند او با شعار قانون مداری به قانون شکنی دست نمی زد و از جایگاه رهبری بهره برداری ناروا نمی کرد و به پیشنهادات خلاف شرع و قانون آقای منتظری بها نمی داد . وقتی مهدی هاشمی به جرم دست داشتن در چندین قتل و آدمکشی و جنایات دیگر به اعدام محکوم شد ، چشم داشت آقای منتظری از امام این بود که با روی حق و قانون بگذارد و پشت به مردم کند و خون انسانهای بیگانه را که به دستور مهدی هاشمی کشته شده بودند ، پایمال کند و بساط خانی ، هزار فامیلی و نهاد فراقانونی را زنده سازد و فرزندان ، بستگان و نور چشمان و فتنه آفرینان بیت را از هرگونه احضار ، بازداشت ، بازجویی و پیگرد قانونی مصون و مستثنی اعلام کند و مهدی هاشمی را مورد عفو قرار دهد تا حکومت عدل علی از دیدگاه آقای منتظری در کشور برپا شود و استوار گردد . از این رو ، به امام چنین پیام داد :

۱- سید مهدی هرچه بود و شد بالاخره بیست سال سنگ اسلام و انقلاب و

امام را به سینه زد .

۲- او از خیلی از کسانی که مورد عفو امام قرار گرفتند بدتر نیست و مادر

پیر او و زن و فرزندان خردسال او مورد ترحمند و خانواده و بیت آنان مورد احترام است .

۳- او نه مرتد است و نه محارب و نه مفسد و بالاخره به انقلاب و امام اعتقاد

کامل دارد، هر چند در سلیقه خطا کار باشد و هست .

۴- او هنوز طرفداران زیادی از حزب اللهی ها و جبهه بروها و افراد انقلابی

دارد و اعدام او در روح آنان اثر بدی برجای می گذارد.

۵- اعدام او سبب می شود در شهرهای مختلف ، افراد خوب را به اتهام

ارتباط با او خراب و منزوی سازند و قطعاً حضرتعالی به این امر راضی نیستید .

۶- اعدام او پیروزی بزرگی برای دشمنان و سوژه طلبان می باشد.

۷- و بالاخره آنچه گفته شده نه به خاطر علاقه شخصی است که من فعلاً

هیچ علاقه شخصی ندارم بلکه فقط از نظر مصالح اسلام و آینده انقلاب است و این که اعدام

و خونریزی بالاخره بسا کدورت و خون در پی دارد . اعدام همیشه میسر است ولی کشته را

نمی توان زنده کرد .

ناهمگونی حرف و عمل و تقدم منافع شخصی و قامیلی بر منافع و مصالح ملی و

اجتماعی تنها به موارد ذکر شده محدود نیست . پیروان این نظریه برای اثبات ادعاهای خود

در ضعف روانشناسی شخصیتی آقای منتظری و عدم همسازی حرف و عمل ایشان در این

روانشناختی به مواردی چون : الف : سوء استفاده از بیت المال و صرف آن در امور

شخصی و خصوصی (علی الخصوص، اختصاص میلیون ها تومان از وجوهات و سایر منابع

ملی برای چاپ و پخش اعلامیه ها تاسیس "وبسایت" شخصی و غیره ) علیرغم شعارهایی

که برای دعوت مسئولین به عدم سوء استفاده از بیت المال داده می شود. ب : تخصیص

میلیون ها تومان از حقوق طلاب و فقرا به لیبرالها و کسانیکه سرسازگاری با باورها و

اعتقادات مردم و نظام جمهوری اسلامی ندارند. پ : عدم تحمل حتی کسترین انتقاد از ناحیه ی

حتی اساتید خود، علیرغم شعارهای زیادی که در انتقاد پذیری داده می شود و موارد دیگری

اشاره می کنند که در جای خود بدان پرداخته خواهد شد .

## ۲- خود محوری و خود بزرگ بینی :

از دیگر خصلت هایی که در روانشناسی شخصیتی انسان های ساده ذکر کرده اند این

است که خود را از عالم و آدم عاقل تر، داناتر و کاردان تر می پندارند و بر این باورند که

برای اسلام نیز از همه بزرگان و پیشوایان دلسوزتر و با اخلاص تر می باشند . با مطالعه در

زندگی خوارج می بینیم که آنها نه تنها خود را از امام علی (ع) خردمندتر و مصلحت اندیش تر

می پنداشتند بلکه بر این باور بودند که نسبت به اسلام نیز شناخت بیشتر و دقیق تری دارند

عده ای معتقدند وقتی آقای منتظری به قائم مقامی منصوب شد ، به این باور رسید که در

همه امور لشکری ، اقتصادی ، قضایی ، سیاسی ، نظامی و غیره از همه مسئولان کاردان تر،

با تجربه تر و داناتر است. از این رو برخورد لازم می‌دید که در همه امور کشور دخالت کند و نظر دهد. آنگاه که یکی از مسئولین با او دیدار می‌کرد، منتظری بی‌درنگ دست به کار می‌شد که او را در جهت اداره وزارتخانه، کارخانه، اداره یا نهادی را که مسئولیت آن را بر عهده دارد، راهنمایی کند و شیوه رتق و فتق امور را به وی بیاموزد و بدین گونه همه مشکلات کشور را یکجا و یک شبه حل کند و اوضاع اجتماعی و اقتصادی و سیاسی را سامان بخشد. دخالت او در همه امور کشور تا آن پایه بود که مایه تعجب برخی از ارادتمندان و علاقمندان او قرار می‌گرفت. آقای هادی هاشمی گفته بود این دخالت آقای منتظری در همه شئون و امور کشور تا آنجا بود که یک بار آقای هاشمی رفسنجانی به شوخی به آقای منتظری گفت: تنها مانده است که شما درباره روستای ما (بهرمان) اظهار نظر کنید! آقای منتظری نه تنها بر آن بود مسئولان کشور را برای اداره امور، آموزش و رهنمود دهد، بلکه به این باور رسیده بود که امام را نیز او باید راهنمایی کند و امام وظیفه‌مند است که پیشنهادات و نظریات او را مو به مو به اجرا در آورد! (نمونه‌های زیادی در این رابطه در خاطرات ایشان وجود دارد)

این خود بزرگ بینی تا آنجا او را به بیراهه کشاند بود که وقتی در می‌یافت که یکی از مسئولان، دیدگاه و نظریات او را به کار نبسته و به اجرا در نیاورده است، سخت خشمگین می‌شد و در دیدار دیگری که با آن مسئول دست می‌داد، سخت بر او می‌تاخت که چرا به دستورات من عمل نکردی؟ این فشارها و پرخاش روی مقامات قضایی و اطلاعاتی بیشتر و شدیدتر بود. آقای منتظری در شعار از استقلال دستگاه قضایی و قضات محترم سخن می‌گفت. لیکن در عمل انتظار داشت که قضات، طبق نظر و رای او حکم صادر کنند و رای بدهند. از وزارت اطلاعات نیز انتظار داشت، بنابر سیاست و ریاست و تاکتیک او مسائل امنیتی و ضد جاسوسی را پی بگیرند و به انجام برسانند. در صورتی که در مسائل اطلاعاتی، کوچکترین اطلاع و آگاهی نداشت. این چشم داشت و انتظار نابجا کشمکش و ناخرسندی میان او و مسئولان را روز به روز افزون می‌ساخت. مسئولان کشور از فشارها و برخوردهای نامناسب او به امام گله و شکایت می‌کردند. امام نیز جز بردباری و شکیبایی گریزی نمی‌دید. آقای منتظری از این که می‌دید مسئولان نظام به دستورات و نظریات او بهانه می‌دهند نسبت به آنان، ذهنیت پیدا می‌کرد و به دنبال دستاویزی بود که بر ضد آنان به کار بگیرد و آنان را به زیر سوال ببرد. به عنوان نمونه می‌توان به نامه‌های مورخ ۶۷/۷/۹



ایشان به آقای میرحسین موسوی نخست‌وزیر وقت اشاره کرد



شادمانی نظری و تاریخی در عقل و انگیزه های پیدایش ...





این نامه که در فضای جعلی منافقین، عملیات ترسناک و تهاجم مجدد عراق به خاک میهن ما پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ نوشته شده است، سطح دخالت وسیع در همه‌ی امور کشور، ناآگاهی از اوضاع اجتماعی و سیاسی و از همه مهم‌تر عصبانیت در تصمیم‌گیری‌ها و نوشته‌ها را نشان می‌دهد.

اینجا بود که شبکه حاکم بر بیت او که از دیر باز برای وا داشتن آقای منتظری به کارشکنی و مخالفت با جمهوری اسلامی سرگرم توطئه بودند از این فرصت بهره برداری‌های فراوانی می‌کردند و با دادن گزارش‌های نادرست و پی در پی او را بر ضد نظام جمهوری اسلامی برمی‌انگیختند و آتش اختلاف را بیش از پیش شعله ور می‌ساختند و عناصر شیاد، بازیگر و کسانی را که دارای سوء پیشینه بودند به نامه پراکنی و شکایات علیه مسئولان وا میداشتند. آقای منتظری آن یاوه گویی‌ها و دروغ پردازیها را می‌گرفت و بر ضد نظام جمهوری اسلامی مطرح می‌کرد.

برای آگاهی از این خصلت به برخی دیگر از اظهارات ایشان اشاره می‌شود:  
 \*\*\* من خودم یکی از پایه‌های اصلی نظام بودم \*\*\* هر کسی ادعا کند که از من

انقلابی تر است بی خود کرده . هیچ کس چنین ادعایی نمی تواند بکند، من از همه کس بیشتر به این انقلاب خدمت کرده ام ... خمینی را من خمینی کردم من به اتفاق یک دو نفر دیگر او را مرجع کردیم . هر کس بگوید او را از من انقلابی تر است ، دروغ گفته است ... منتظری در حد خودش فردی است مستقل و دارای فکر و نظر و استاد برخی مسئولین بالای نظام و علمای حوزه علمیه قم و شهرستانها بوده است. منتظری به حمدالله و منه نه دین خود را از دست داده و نه عقل خود را و نه معلومات خود را و معمرین حوزه علمیه قم هم به یاد داند زمانی که مرحوم امام فقط چند شاگرد منظمه و اسفار داشتند ، من به همراه مرحوم شهید مطهری بودیم که ایشان را وارد صحنه فقه و اصول حوزه کردیم و به افراد معرفی کردیم. هر چند من چندان خوش ندارم کسی از من تعریف کند...)

سخنرانی آقای منتظری در قم در تاریخ ۷۵/۵/۲۳

این روش اگرچه در اغلب نامه های دوران مسئولیت ایشان آشکار است ولی در خاطرات منسوب به ایشان نمود و عینیت بیشتری دارد بطوریکه خواننده در تمام فصول این خاطرات از دوران طلبگی تا به امروز جز آقای منتظری و اعمالی که مطلقاً درست بوده نه از اساتید نه از مبارزان و نه از بزرگان دین و کشور جلوه چندان نمی بیند . انسان وقتی این روش را در مقابل روش حضرت امام با آن فروتنی و تواضع که در همه دوران نهضت و انقلاب اسلامی ، تا روزی که دیده از جهان فروبست قرار می دهد به حقایق زیادی می رسد . امام هیچگاه خود را ندید ، از خود سخن نگفت ، به دفاع از خویش برنخاست ، نقشی برای خود در نهضت و انقلاب باور نداشت . از اینکه گفته شود انقلاب ایران ، آزادی ملت و استقلال کشور با همت والای خمینی کبیر به دست آمده است ، سخت آزرده خاطر می شد. بارها در سخنرانی های خود روی این موضوع تاکید کرد که این انقلاب و دستاوردهای آن از جانب خداوند متعال بر ما ارزانی شده است . این ملت ایران است که با فداکاری خود انقلاب را به بار نشانده است . آنگاه که مردم در حضور او شعار دادند: **توطئه چپ و راست، کوبنده اش روح الله ست** . با لحنی پرخاشگرانه آنان را از این شعار بازداشت و اظهار داشت کوبنده توطئه ها شما مردمید ، روح الله کی به در دورانی که در نجف اشرف در تبعید به سر می برد پیوسته با جو سازی ها ، شایعه پراکنی ها ، دروغپردازی ها و ناروا گویی های یک دست و برنامه ریزی شده تحجر گرایان و باندهای مرموز آن حوزه روبرو بود ، از روزی که وارد نجف شد تا آن روزی که از عراق هجرت کرد، محافل ارتجاعی و باندهای وابسته به

سازمانهای جاسوسی برضد او جو سازی کردند . به او تهمت زدند . علیه او شب نامه پخش کردند و اهالی نجف و مردم عراق را نسبت به او بدبین کردند . به گونه ای که بازاریهای نجف آنگاه که در کوچه و خیابان نجف او را می دیدند از او رو برمیگرداندند ، به او سلام نمی کردند، پشت سر او نماز نمی خواندند . نگارنده شاهد و ناظر بود که برخی از مردم نمازخوان نجف به مسجد شیخ انصاری می آمدند و در حالی که نماز جماعت امام برپا بود نمازشان را فرادا می خواندند . طلاب وفادار به امام راتوده ای و کمونیست می پنداشتند ، ظرفی را که برخی از این طلاب از آن آب خورده بودند آب می کشیدند . به برخی از آنها صریحاً گفته بودند ، اگر مرید نمی گذاریم شما را در گورستان مسلمانان دفن کنند و بسیاری از موارد دیگر، انسان وقتی آن موارد را در مقابل پاره ای از ادعاهای آقای منتظری می گذارد متوجهی تفاوتها خواهد شد . با این وجود ، امام هیچ گاه به دفاع از خود برنخواست . به دروغ پردازی و ناروا گویی ها پاسخ نداد . آنگاه که دو تن از اساتید بزرگ حوزه نجف ، یکی از شب نامه هایی را که برضد امام منتشر شده بود برداشتند و به حضور امام رفتند و به او عرض کردند یا به ما اجازه دهید نسبت های ناروایی را که در این شب نامه به شما داده اند، تکذیب کنیم و به دفاع از شما برخیزیم و یا شخصاً از خود دفاع کنید، امام پاسخ داد: « دیگر مجالی برای دفاع از خود نمانده است . اگر مجالی باشد باید از اسلام دفاع کرد »! و به این پیمان تا لحظه ای که دیده از جهان فروبست وفادار و پایبند بود و همه توان خود را در دفاع از اسلام به کار گرفت . چون آن خود رسته و بندهای خودبینی را گسسته بود او می دانست تا انسان به خود می اندیشد و به بیماری خودخواهی دچار است ، نمی تواند از اسلام دفاع کند و به فکر مردم باشد . او میدانست خود پستی به خرد انسانی آسیب میرساند و اندیشه را از کار می اندازد . او به خوبی آگاهی داشت که خودبینی بیماری خطرناک و بی درمانی است که انسان را به هلاکت میکشاند .

از امام صادق روایت است:

... حضرت عیسی اعلام کرد به اذن خدا به مداوای بیماران پرداختم و آنان را مداوا کردم . پیسی و جذام را به اذن خدا علاج کردم و مرده را زنده کردم ، لیکن در مداوای احمق ناتوان ماندم . از او پرسیدم ای روح خدا احمق کیست ؟ پاسخ داد : آن کسی که به خود و دیدگاهش مغرور است ، آن که همه خوبی ها را در خود می بیند حق را برای خود می داند و برای هیچ کس علیه خویش حقی نمی پذیرد . این همان احمق است که برای

مداوای او راهی نیست ... (ری شهری، دانشنامه، ص ۳۳۰، برگرفته از الاختصاص و بحارالانوار)

امام علی (ع) عناصر از خود راضی و خود بزرگ بین را اینگونه می شناساند:

... نادان کسی است که به خاطر ناآگاهی، خود را دانا می داند، به نظر خود بسنده می کند، از عالمان دوری میگزیند و از آن عیب جوئی و هر کسی را که با او مخالفت کند، خطا کار می خواند... (پیشین ص ۳۳۲، برگرفته از تحف العقول و بحارالانوار)

آری انسان آنگاه که بیماری "عجب" و غرور و خود بزرگ بینی دچار شد، تنها به خود می اندیشد، حتی اسلام را در خود خلاصه می کند و تضعیف خویش را تضعیف اسلام می پندارد و اینجاست که خرده می گیرد:

چرا مصاحبه ای را که به ضرر من و بیت من و مدارس من بود اجازه دادید پخش شود؟ فصل هفتم خاطرات منسوب به آقای منتظری مملو از مسئولیت های است که در نظام جمهوری اسلامی چه از ناحیه خبرگان و چه از ناحیه امام ره به ایشان واگذار شده بود، به اعتراف خود ایشان امام در بسیاری از مسایل حساس و حیاتی دخالت نمی کرد و مباحث را به ایشان ارجاع می داد، مگر یک انسان چقدر تسلط بر مباحث پیچیده اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی دارد که در آن شرایط حساس و بحرانی انقلاب، توان حل آنها را داشته باشد، با اینهمه ما حتی نمی بینیم علیرغم این بار سنگینی که آقای منتظری به برکت اعتمادی که امام به ایشان کرده بود، حمل می کرد، بخش مهمی از مسئولیت هایی را که به ایشان محول می شد، رد کند، این در حالی است که ایشان حتی در تهران حضور نداشت و مستقیماً در جریان بسیاری از مسایل مهم سیاسی و اقتصادی و غیره نبود و عجیب است که در فصل هفتم خاطرات خود می نویسند: "اساساً این سیستم اداره کشور که همه قدرت در یک نفر خلاصه شود هر چند آن فرد با تقواترین افراد باشد، روش صحیحی نیست و منجر به اشتباهات بزرگ می شود." چرا آقای منتظری در آن دورانی که حساس ترین مسئولیت های این مملکت در دست ایشان بود چنین ادعایی نکرد؟<sup>(۱)</sup> (در فصل هفتم خاطرات تمامی این مسئولیت های همزمان تا روز برکناری آورده شده است) البته بی تردید این بخش از سخنان ایشان که گفتند: "این روش منجر به اشتباهات بزرگ می شود" قابل انکار نیست، چون جمهوری اسلامی تاوان این اشتباهات بزرگ را حداقل در همین جریان آیتاله منتظری داد، اما، برآستی چرا ایشان تمایل داشت در همه ی مسایل مملکت به آرای او عمل

شود؟! و چرا امام علی‌رغم اینکه از جنبه‌ی علمی و سیاسی و در همه‌ی مسایل اجتماعی برتر از ایشان بوده و در حقیقت استاد همه‌ی آنهایی بود که به برکت انقلاب اسلامی جز مسئولین نظام جمهوری اسلامی شده بودند، راه را برای اعمال نظریات شاگردان خود باز می‌کرد؟

این هم از نکات عجیب و ناگفته‌ی ابعاد شخصیتی امام و تاریخ انقلاب اسلامی است. آیا امام باهوش سرشار خود آینده‌ی جمهوری اسلامی و شرایطی را که بعضی از انقلابیون دو آتشفشان در آن قرار می‌گرفتند، می‌دید؟ همانطوریکه بسیاری از چیزها را دید؟ آیا امام می‌دانست آینده‌ی ای خواهد آمد که در آن کسانی که همه‌ی امور مملکت را در دست داشته و وکاستی‌ها و ناکاستی، به طریق اولی به آنها بیشتر مربوط می‌شد (چون مملکت در حساس‌ترین بخش مثل نگارش قانون اساسی، سیاستهای اقتصادی، مسایل قضایی و حتی مسایل اجرایی بر اساس نظرات، نمایندگی و فتاوی آنها هدایت می‌شد) بجای اینکه روشها، بینشها و سیاستهای خودشان را اصلاح کرده و ناتوانی خود را و روش خود و جریان خود را در اداره‌ی امور درک کنند، دیگران را به پای میز محاکمه خواهند کشید.

آیا امام می‌دانست این جریان با توجه به شرایطی که برایش فراهم شد (و بی تردید، با آن وضعی که کشور را اداره می‌کردند باب طبع امام نبود) در آینده‌ی نه چندان دور، بتوان عملکردهای خود را از دیگران و از همه مهمتر از نظام جمهوری اسلامی و مردم خواهند گرفت؟ بی تردید امام در آن شرایط حساس کشور و مصائبی که از هر طرف بر انقلاب تحمیل می‌شد همان کاری را کرد که پیامبر اسلام در صدر اسلام با جریانهای منحرف کرد. امام همه‌ی ناسزاهایی را که می‌دانست پس از وی نثار او خواهد شد آنهم از ناحیه کسانی که داعیه شاگردی، پیروی بی چون و چرا از فرامین رهبری و دستورات اسلام دارند، به جان خرید و در آخرین ماه‌های حیات عمر پربار خود تکلیف این جریان را مشخص کرد و با این عمل بقای انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی را بیمه کرد.

##### ۵- عدم اعتقاد قلبی به باورها و عدم ثبات فکری:

از دیگر دلایلی که در روانشناختی شخصیتی جریان منتظری مورد توجه قرار گرفته است عدم اعتقاد قلبی به باورهای اعتقادی و عدم ثبات فکری در مباحث علمی و نظریه‌هایی هست که ایشان سالها برای اثبات این نظریه‌ها همه‌ی جریانهای سیاسی و اجتماعی را به چالش کشیده بودند.

می‌گویند آقای منتظری بدلیل همین خصلت روانشناختی، از یک آرای ثابت، پایدار و

استواری برخوردار نیست - دید او طبق اوضاع و شرایط و نشست و برخاست با عناصر گوناگون ، دگرگون می شود ، یک روز مردم را تا آن پایه بی ارزش و بی اهمیت می بیند که به امام پیشنهاد می دهد «برنامه ملاقات ها را تعطیل» کند تا بتواند به مسائل و امور مهم برسد» روز دیگر با تاثیر پذیری از جو، مردم را العیاذ بالله «تالی ثلو» خدا می بیند تا آنجا که پیامبر اکرم و علی (ع) را نیز برگزیده و منتخب مردم می خواند و صریحاً اعلام می کند:

«... تحقق و خارجیت حاکمیت پیامبر و امیرالمومنین و همچنین فقیه در عصر غیبت به انتخاب مردم و پذیرش مردم وابسته بوده و می باشد» در سوره فتح و ممتحنه از قرآن کریم بیعت با پیامبر اکرم (ص) مطرح شده است و بالاخره حکومت ظاهری و فرمان رویی پیامبر بر مردم بر اساس بیعت با آنان تثبیت شد» (حکومت مردمی و قانون اساسی ، ص ۷ و ۶)

آن روز که بر مسند قائم مقامی نشست است با دلایل عقلی و نقلی ادعا می کند که اصولاً رئیس جمهور نه تنها هیچ استقلالی از حیث مشروعیت و دایره اختیارات نسبت به رهبری ندارد ، بلکه فقط عامل و کارگزار ولی فقیه است و نیز هیچ یک از قوای سه گانه مستقل از رهبری مشروعیت ندارند و همه فرمان برند و کارگردان اصلی در مسایل مربوط به دولت شخص رهبری است و او در واقع مسئولیت خود را به عنوان رئیس جمهور وزرا، استانداران و... تفویض و میان آن تقسیم کار می کنند» و از آنجا که رئیس جمهور و دولتش در واقع کارگزاران و بازوی اجزایی رهبرند ، طبیعی تر آن است که توسط رهبری منصوب شوند. نه از طرف مردم زیرا بار مسئولیت در اصل بر عهده رهبر است و اوست که باید افرادی را که طرز تفکر و حتی در سلیقه سیاسی، مدیریتی هم سنخ او باشند برگزیند تا راحت تر با آن کار کند. (حکومت مردمی و قانون اساسی ، ص ۱۸ و ۱۷)

و آنگاه که از قائم مقامی عزل می شود، یکباره با ۱۸۰ درجه چرخش به نقد ولایت مطلقه فقیه می پردازد و اعلام می کند:

«... لازمه ولایت مطلقه نادیده گرفتن همه این نهادهاست و این همه نیرو نیز بودجه کشور را صرف انتخابات نمایندگان مجلس و ریاست جمهوری نمودن لغو بلکه تپذیر می باشد ، زیرا مطابق تفسیر آقایان خود رهبر در مسایل تصمیم می گیرد و برای اجرا به هر کس خواست محول می کند و محدودیتی برای او وجود ندارد» آقایان در

تبلیغات خود پیوسته روی اصل ولایت فقیه و اطلاق آن تکیه می‌کنند ولی این همه اصول متضمن حاکمیت مردم و حقوق آنان را نادیده می‌گیرند... نادیده گرفتن آزادی های مشروع ملت و نظریات آنان و اصرار بر تسلیم آنان به ویژه دانشمندان و متخصصین علوم اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه در برابر نظریات یک فرد غیر معصوم جایز الخطا موجب ناخشنودی و عصیان ملت می‌شود و از آن به استبداد فردی تعبیر می‌کنند... (خاطرات فصل هفتم)

یک روز از آقای بروجردی خرده می‌گیرد که چرا گفت: «انا فی کل یوم رجل» من عرض کردم آقا با انا فی کل یوم رجل نمی‌شود کتاب نوشت برای اینکه یک برنامه باید از اول باشد که همه روی آن برنامه کار کنند... (خاطرات ص ۱۲۲) و روز دیگر با تمسک به این شعار بسیاری از اقدامات ناسخ و منسوخ خود و جریان خود را توجیه می‌کند.

یک روز فرزند خود را روانی و مجنون و مریض و روز دیگر فیلسوف و فقیه و حکیم

یک روز با فتوای حکم مفسد فی الارض و حکم سحاربه، دهها نفر را به پای اعدام می‌فرستد و روز دیگر شکایت از اعدام منافقین می‌کند.

عدم ثبات فکری و عملی در سرگذشت سیاسی و اجرایی جریان آقای منتظری از دیدگاه‌های از متفکرین و محققین، نشان از عدم اعتقاد آقای منتظری به ارزشها و تفسیر با و تاویل‌های نفسانی و خودمحورانه دارد. برای اثبات چنین دیدگاهی آقای منتظری به اندازه کافی دلیل، سند و مدرک به جای گذاشته است که می‌تواند بعنوان یک هشدار تاریخی برای همه کسانی که در جامعه مسئولیتی دارند به ویژه برای عالمان دینی و پیشوایان روحانی و مسئولان حکومتی و براساس فتاوی و احکام و دستورات آنها هزاران حق جابجا و نفوس انسانی زیادی در معرض تغییر و تبدیل قرار می‌گیرند، مایه عبرت باشد.

چگونه ممکن است یک عالمی، فقیهی و مجتهدی که با فتوای وی احکام تعزیراتی، احتکاری، مفسدین فی الارض و دهها قاضی و امام جمعه و غیره برای صدور حکم و داوری پیرامون سرنوشت و حقوق مردم به مرحله‌ی اجرا در می‌آورند به راحتی از زیر بار مسئولیتی های ناشی از این اقدامات و دستورات و فتاوی شانه خالی کند و سپس زیر آب میانی بنیادین همه‌ی این اقدامات را که از دیدگاه وی ولایت مطلقه فقیه بود، بزند؟!

اگر وجهت آن احکام صادره از ولایت مطلقه نادیده گرفتن همه نهادها، نیروها و اعتبارات، نادیده گرفتن آزادی های مشروع ملت و حکومت یک فرد غیر معصوم و جایز



الخطا بوده است ، چگونه آقای منتظری و جریان ایشان تصدی همه ی آن اموری را که در دست داشته اند و هنوز هم بخشی از آن ها را در دست دارند و بر اساس آن بر بخشی از حقوق و مصالح مردم حکومت و قضاوت کرده و می کنند ، توجیه خواهند کرد ؟ مگر آقای منتظری در خاطرات خود تمام آن حقوق را ناشی از ابلاغ حکم ولی فقیه و حاکم مسلمین نمی دید ؟ مگر یک اصل دینی می تواند در یک دوره ای مشروع و دوره ای دیگر نامشروع باشد ؟<sup>۱</sup> مگر اصول و قواعد دین و احکام مبین ، تابع انگیزه ها و منافع شخصی ماست که اگر روزی امور در دست ما بود و ما ولی فقیه بودیم مشروع و در غیر اینصورت نامشروع باشد ؟ چگونه همان خبرگانی که مرا به قائم مقامی رهبری برگزید ، گزینش اش درست بود اما اگر دیگری را برگزید این گزینش نادرست است ؟<sup>۲</sup> علمای بزرگ اسلام در سیره فقهی خود برای تبدیل یک احتیاط به واجب یا واجب به مستحب و غیره به راحتی زیر با صدور فتوا نمی رفتند ، چون می دانستند و می دانند ، درستی و نادرستی بسیاری از اعمال مردم ( به اعتبار اعتمادی که به فقیه شیعه دارند و او را در نسبت با امام زمان می بینند ) به همین فتاوی واپسته است . چگونه کسانی مثل آقای منتظری که سالها به فتاوی ایشان احکام قضایی و سیاسی کشور اداره شد و با این فتاوی هزاران نفر برای دفاع از کیان نظام اسلامی به جبهه ها رفته و جان عزیزشان را فدا کردند و با این فتاوی دهها نفر محکوم به اعدام یا تحمیل مجازاتهای سنگین دیگر شدند به راحتی می گویند ، نظرم تغییر کرد ؟<sup>۳</sup> و با این اعتراف از زیر بار سنگین آن همه اقدامات ، خود را مبرا دانست ؟<sup>۴</sup> شیوه ی صدور احکام ناسخ و منسوخ از ناحیه ی آقای منتظری در طول تاریخ ، حتی از ناحیه ی خدای تبارک و تعالی و پیامبران بزرگ نیز سابقه ندارد و این هم از آن مواردی است که امیدوارم محققین بی غرض و عالم به آن توجهی ویژه نمایند و نقش ایشان را در سطوح اجرایی نظام جمهوری اسلامی تا قبل از کناره گیری ، عمیق و دقیق مورد تحقیق و تحلیل قرار دهند .

در اثبات تاثیر روانشناختی شخصیتی جریان آقای منتظری در ناتوانی فهم متشابهات تاریخی ، دلایل دیگری وجود دارد که در بخش دیگری بدان اشاره خواهد شد . مسئله ی آقای منتظری در تاریخ ما ، صرفنظر از نوع تحلیلی که پیرامون بروز این جریان ارائه می شود مصداق آن حقیقتی است که ریشه در فهم عمیق تاریخ دارد . نه جریان آقای منتظری اولین جریان تاریخی است که پس از یک دوره مبارزه و تلاش و حضور در همه ی ارکان تصمیم گیری و اجرایی ( و نظامی که خود در تاسیس آن نقش داشته اند ) به نفی

عملکردهای تاریخی خود پرداخته و تاوان ناتوانی خود را در فهم متشابهات تاریخی از اساتید، رهبران و ملت خود گرفتند و در نوشته های خود حسرت بازگشت به دوره پیشین را می کشند\* و نه آخرین جریانی خواهد بود که از این پس ممکن است از یک انقلاب یا نظام انقلابی یا از جرگه‌ی مردم خارج شوند و چه درست گفت امام مظلوم این ملت:

... شما وظایف سنگینی دارید، اگر در حوزه ها، به وظایف خود عمل نکنید و در صدد تهذیب نفس نباشید و فقط دنبال فرا گرفتن چند اصطلاح باشید و مسایل اصولی و فقهی را درست کنید در آتیه خدای نخواستہ برای اسلام و جامعه اسلامی مضر خواهید بود. ممکن است - العیاذ بالله - موجب انحراف و کمراهی مردم شوید... (مبارزه بانفس یا جهاد اکبر، ص ۲۹)



#### فهرست منابع:

- ۱- مرتضی مطهری نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر، انتشارات صدرا، قم، بی تا.
- ۲- نظر به اینکه در این مقاله خاطرات آقای منتظری از سایت:  
[Http://montazeri.com/html/books/khaterat/06/18/2001](http://montazeri.com/html/books/khaterat/06/18/2001)
- به سیستم WORD منتقل و مورد استفاده قرار گرفته ممکن است ارجاع صفحات با صفحات وب سایت اختلاف داشته باشد.
- ۳- مرتضی مطهری، آشنایی با علوم اسلامی، جلد ۳ و ۲ و ۱، (بخش منطلق)، انتشارات صدرا، قم، بی تا
- ۴- ایزدی، مصطفی، گذری بر زندگی و اندیشه آیت الله منتظری، انتشارات: نهضت زنان مسلمان، تهران، ۱۳۵۹
- ۵- روزنامه جمهوری اسلامی، شماره ۳۱۱، سال دوم، تیرماه ۱۳۵۹
- ۶- مبارزه بانفس یا جهاد اکبر، چاپ نجف.

\* - آقای منتظری در جاهایی از خاطرات خود حسرت حسن برخورد ساواک، قوه قضایه و ارگانهای اجرایی رژیم شاه را می خورد. ص ۱۱۳، ۲۱۱ و ...